



عوامل ناپایداری حکومت علوی

پدیدآورده (ها) : صرامی، سیف الله

فقه و اصول :: حکومت اسلامی :: پاییز 1379 - شماره 17 (ISC)

از 347 تا 374

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/118942>

دانلود شده توسط : rasa news

تاریخ دانلود : 20/05/1398

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

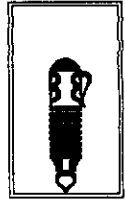
www.noormags.ir

عوامل ناپایداری حکومت علوی

سیف‌الله صرامی

... حکومت چند ساله امام علی(ع) پس از حکومت نبوی(ص) بهترین نمونه از یک حکومت اسلامی است. درسهایی که می‌توان از روند تشکیل، تداوم و زوال این حکومت آموخت نه تنها برای پیروان آن حضرت به عنوان بهترین تربیت یافته مکتب اسلام (در حد اولین امام معصوم(ع)) بلکه برای هر ناظر و تحلیل‌گر تاریخی هم فراوان است. وقتی گفتارهای نغز و پربار امام(ع) را هم، در کنار واقعیتها و رخدادهای مقطع تاریخی این حکومت بیفزاییم آنگاه جریان هدایت‌بخشی و درس آموزی آن عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌شود. بررسی همه‌جانبه مقطع تاریخی حکومت علوی(ع) موضوع تحقیق بلکه تحقیقهای مفصلی می‌تواند قرار گیرد. آنچه در یک مقاله می‌توان انتظار داشت کاوش در برخی از جنبه‌های این موضوع است.

یکی از جنبه‌های قابل بحث و بررسی در حکومت علوی(ع) «عوامل ناپایداری» این حکومت است. بررسی عوامل ناپایداری مترتب بر این است که اصل ناپایداری را بپذیریم. یعنی اول باید اثبات کنیم که حکومتی ناپایدار است سپس به علل و عوامل آن پردازیم. البته در یک بررسی صرفاً علمی و ذهنی بدون توجه به واقعیت‌های خارجی هم ممکن است به طور کلی «عوامل ناپایداری» را بررسی کنیم، چه بر این باور باشیم که از نظر تاریخی و واقعیت خارجی هم چنین ناپایداری وجود داشته یا نه. اما موضوع سخن در اینجا واقعیت خارجی حکومت علوی(ع) است.



۱- مفهوم ناپایداری حکومت

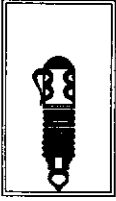
اگر پایداری یک حکومت را به معنای دوام و همیشگی آن با ساز و کارها و ساختارهای یکسان ببنداریم هیچ حکومتی به این معنا پایدار نیست. به قول ابن خلدون دولتها مانند اشخاص عمرهای طبیعی دارند که با طی کردن آن از بین می‌روند.^۱ اما پایداری می‌تواند به این معنا باشد که حکومت با عمر طبیعی خود باثبات و استوار باشد به گونه‌ای که بتواند در مقابل حوادث گوناگون مانند جنگهای متعادل، شورشها، نارضایتی‌های مقطعی و... خود را حفظ کند و در راستای اهداف تعریف شده خود گام بردارد. در چنین حکومتی اگر دولت مردان آن و بلکه رئیس حکومت هم طی حوادث غیر منتظره‌ای از صحنه خارج گردند تزلزل عمده‌ای حاصل نمی‌شود. مفهوم ناپایداری حکومت مقابل این معنا است. حکومتی ناپایدار است که با حادثی از این قبیل متزلزل یا نابود گردد.

۲- ناپایداری حکومت علوی (ع)

قبلاً لازم است توجه شود که اگر از ناپایداری حکومت علوی (ع) سخن می‌گوییم به معنای غفلت از حقانیت خود این حکومت چه در معنای فقهی سنی آن و چه در معنای کلامی و فقهی شیعی آن نیست. پایداری و ناپایداری حکومتها امری است واقعی و خارجی که تابع علل و عوامل مختلفی است و هم می‌تواند در باره حکومتهای حق و هم در باره حکومتهای ناحق بررسی شود.

واقعیت این است که هر ناظر آگاهی به تاریخ اسلام حکومت چندساله امیرالمؤمنین امام علی بن ابی طالب (ع) را حکومتی ناپایدار می‌بیند، حکومتی که از ابتدا تا انتهای خود درگیر جنگهای داخلی بزرگ و ریشه‌داری در جامعه اسلامی است نمی‌تواند حکومت پایداری باشد. شاهد دیگر، تاب نیاوردن این حکومت است پس از شهادت امام علی (ع) با وجود شایستگی‌های غیر قابل تردید و احترام عمومی که برای جانشین آن حضرت، امام حسن مجتبی (ع) به عنوان سبط پیامبر اکرم (ص) سراغ داریم، حکومت اسلامی تحت هدایت ایشان بیش از چند ماه دوام نیافت. سرزنشها و شکایتهای فراوانی که امام علی (ع) در باره مردمان کوفه در آن زمان دارد نشانه روشن دیگری است از ناپایداری این حکومت.^۲ این در حالی است که کوفه نسبت به سایر بلاد





اسلامی اقبال بیشتری به این حکومت داشته است و در واقع کوفه بازوی حکومت علوی(ع) است. اساساً استقرار حضرت در کوفه که پس از سرکوب فتنه گران جنگ جمل صورت گرفت بر پایه این بینش بود که برای تثبیت حکومت، مرکز قرار دادن کوفه بهترین انتخاب است. وقتی حضرت در ریزه برای تجهیز و آماده کردن نیرو در برابر پرافروزندگان جنگ جمل هست، طبق نقل طبری به کوفیان چنین می نویسد:

«... من شما را بر سایر بلاد برگزیدم و از شما برای مقابله با آنچه رخ داده کمک می طلبم. پس دین خدا را یاریگر و یاور باشید...»^۳

در نقل دیگری از همین نامه یا نامه دیگری که در همین جریان به اهل کوفه نوشته شده آمده است:

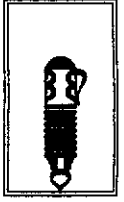
«... من شما و اقامت در میان شما را از آن رو برگزیدم که دوستی و همبستگی شما را با خدا و رسول(ص) می دانم...»^۴

بنابراین وقتی کوفه با این امتیاز در بین سایر سرزمینهای اسلامی چنین است که حضرت به ویژه پس از نبرد صفین و نهروان شکایتهای بسیار از آن دارند، حساب بقیة قلمرو اسلامی مانند مدینه، مکه، بصره و مصر روشن است. شام هم که در مقابل حکومت علوی(ع) صف آراییی داشته است.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۳- عوامل ناپایداری

موضوع اصلی سخن در این مقاله عوامل گوناگون ناپایداری حکومت علوی(ع) است. بررسی این عوامل هم برای مردمان مؤمنی که در جامعه اسلامی زندگی می کنند و انتظار دارند در مسیر تکاملی خود شایستگی شهروندی حکومتی با الگوی حکومت علوی(ع) را داشته باشند و هم برای حکومت گرانی که داعیه و انگیزة تشکیل چنین حکومتی را دارند بسیار درس آموز است. نکته مهم در اینجا قبل از بررسی عوامل ناپایداری این است که گرچه به حقانیت حکومت علوی(ع) اعتراف و باور داشته باشیم و در نتیجه خواهان تشکیل و پایداری چنین حکومتی باشیم، اما در بررسی عوامل ناپایداری خواهیم دید که این عوامل الزاماً امور منفی و منکری که باید از آنها احتراز کرد نیستند. برعکس بعضی از عوامل به دلیل شدت اهمیت و مطلوبیتی که داشته اند، در عمل و در شرایط خاصی، منجر به ناپایداری حکومت شده اند. در ادامه و پس از



بررسی عوامل این مطلب پی‌گیری خواهد شد.

عوامل ناپایداری حکومت علوی (ع) را ممکن است به چند دسته تقسیم کنیم. دسته‌ای «عوامل داخلی» هستند. منظور از عوامل داخلی وضعیتی است که در بین کسانی که طرفداران، کارگزاران و شهروندان یا تبعه حکومت علوی (ع) محسوب می‌شدند وجود داشته است. دسته دوم «عوامل خارجی» است. منظور از این عوامل کسانی هستند که از ابتدا یا در ادامه حکومت علوی عملاً در مقابل این حکومت دست به اقدام زدند. بنابراین منظور از خارجی در اینجا غیر مسلمانان یا ساکنان خارج از قلمرو اسلامی نیستند. دسته سوم عوامل ارزشی است که مربوط به شخص حضرت می‌شود. از این دسته با عنوان چند نکته «محافظة از ارزشها و اصول» یاد می‌کنیم.

پیش از بررسی این عوامل توجه به چند نکته لازم است:

۱- در واقع ناپایداری حکومت علوی (ع) چنانکه خواهیم دید حاصل دست به دست هم دادن همه این عوامل است. گرچه هر یک از این دسته عوامل می‌تواند تزلزل حکومتی را موجب گردد، ولی ناپایداری وقتی اجتناب‌ناپذیر است که این عوامل با هم باشند. با هم بودن این عوامل نه فقط در کنار و در عرض هم بلکه برخی از عوامل باعث می‌شوند که عوامل دیگر هم در ذات خود بهتر و بیشتر عمل کنند. مثلاً بی‌وفایی و تفرق دلهای اهل کوفه وقتی با تقید حضرت علی (ع) به رعایت صداقت حکومت‌گران با مردمان خود و یا عدم اجبار آنان به همکاری با هر وسیله ممکن، همراه شود، در ناپایداری حکومت خیلی بیشتر و بهتر کارگر می‌افتد. از این‌رو، تقسیم عوامل و تفکیک آنها برای سهولت بیشتر در گزارش و تحلیل و بررسی آنهاست و گرنه، واقعیت از تعامل و هم‌آوایی عوامل مختلف ناشی می‌شود.

۲- عواملی که در اینجا بررسی می‌شوند هیچ حصر عقلی ندارند. تنها حاصل کاوشی هستند که نویسنده در منابع روایی و تاریخی داشته است. ممکن است بتوان با پژوهش و تأمل بیشتر عوامل دیگری را هم رؤیت کرد. البته احتمال دستیابی به عوامل بیشتر ضرری به تحلیل و بررسی این مقدار که در اینجا می‌آید نمی‌زند.

۳- تأثیر این عوامل در ناپایداری حکومت علوی صبغه‌ای عقلایی و به اصطلاح اعتبار عادی دارد. توضیح اینکه برای خواننده دقیق ممکن است این پرسش به وجود آید که چرایی تأثیر عناوین ذیل در ناپایداری حکومتها در کجا اثبات شده است تا در اینجا مصادیق آن را برای





ناپایداری حکومت علوی (ع) به دست دهیم؟ مثلاً عنوان بی وفایی مردم یا نیرنگ‌بازی دشمنان به عنوان عوامل ناپایداری چه دلیلی دارند؟ در پاسخ همین پرسش منطقی است که بر تلازم عادی این عنوانها با ناپایداری حکومت تأکید می‌کنیم. البته ممکن است در یک بررسی صرفاً نظری تأثیر هر یک از این عوامل را در ناپایداری حکومتها به طور کلی و به اصطلاح از جنبه کبروی به بحث و بررسی بگذاریم. ولی در اینجا با تکیه بر همان تلازم عقلایی و عادی و پیش فرض گرفتن آن قضایای کبروی، به ارائه و تحلیل داده تاریخی در موضوع می‌پردازیم.

الف - عوامل داخلی

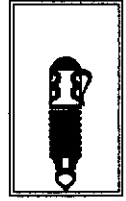
عوامل داخلی ناپایداری حکومت علوی (ع) را می‌توان از روشن‌ترین عوامل قلمداد کرد. چنانکه قبلاً اشاره شد مراد از عوامل داخلی وضعیتی است که در مردم تحت قلمرو حکومت علوی (ع) وجود داشته است، چه طرفداران آن حضرت، چه کارگزاران و چه مردمی که تحت این حکومت زندگی می‌کردند و رفتارهای جمعی یا فردی آنها در تقویت یا تضعیف حکومت مؤثر بوده است.

غالب عواملی که ذیلاً می‌آید هر یک به نحوی در تشکیل یک عامل مستقیم در ناپایداری حکومت از جهت حوزه داخلی دخالت دارند. این عامل مستقیم همانا عدم وحدت و همدلی مردم است با حکومت. اختلافها، انتقادهای و بلکه تعارضها در هر جامعه‌ای کم و بیش وجود دارد. اما اگر این وضعیت اصل نظام و حکومت را هدف بگیرد نتیجه‌ای جز ناپایداری و تزلزل آن نظام نخواهد داشت.

عامل مستقیم دیگر در این حوزه در اختیار نداشتن کارگزاران شایسته است. خواهیم دید کارگزاران شایسته‌ای هم که به ندرت وجود داشتند به دلایل مختلف تا اواخر حکومت علوی (ع) غالباً از دنیا رفتند. اکنون به گزارش و تحلیل این عوامل می‌پردازیم:

اول - پراکندگی سیاسی در جامعه

جامعه‌ای که امام علی (ع) می‌خواست در آن حکومتی به روش پیامبر اکرم (ص) پیاده کند جامعه عصر نبوی (ص) نبود. حوادث مهم و سرنوشت‌سازی که در مدت زمان رحلت پیامبر اکرم (ص) تا بیعت مردم با حضرت علی (ع) رخ داد جامعه‌ای بسیار متفاوت ساخته بود.^۵ البته



ریشه‌های بسیاری از این نمودهای تفاوت، در همان عصر نبوی (ص) یا بسیار پیش از آن در تار و پود سوابق فرهنگی، سیاسی و اقتصادی این جامعه وجود داشته است ولی این حوادث است که شاخ و برگهای آن ریشه‌ها را هم پرداخت و نمایان می‌کند.

کاوشی در پراکندگی‌های مختلف جامعه و رسیدگی به علل و اسباب آن در دوران حکومت علوی (ع) خود می‌تواند موضوع مستقلی برای یک مقاله بلکه تحقیق مفصل باشد. اما در این میان موضوعی که بیش از هر چیز دیگر در متون تاریخی به عنوان محور اصلی اختلافات در این عصر مطرح می‌باشد رفتارهای عثمان به عنوان خلیفه مسلمانها و قتل او به دست معترضان است. البته در مورد کوفه یعنی مرکز خلافت امام علی (ع) به طور جداگانه بعداً سخن خواهیم گفت. اکنون به کل قلمرو حکومت امام علی (ع) نظر داریم. موضوع اصلی اختلافات در این جامعه اقدامات و رفتارهای عثمان به ویژه در چند ساله اخیر خدمت او و کشته شدن اوست در طی شورش‌هایی که در مدینه به پا شد. اقدامات عثمان به عنوان خلیفه سوم، صرف‌نظر از اینکه به چه نیت بود، عملاً تخم اختلاف و پراکندگی را در جامعه کاشت. البته ممکن است لااقل زمینه‌سازی برخی از این اقدامات را به دوران خلفای پیش از او هم بکشانیم، اما به هر دلیل، وحدت نسبی جامعه تا حدود اواسط خلافت او پابرجا بود. قتل عثمان نیز به گونه‌ای که صورت گرفت خود عامل مستقلی شد در ایجاد اختلاف و آشوب. اساساً اینکه عده‌ای عمدتاً از خارج مدینه یعنی مرکز حکومت اسلامی وارد شوند و پس از چند روز محاصره خلیفه را تقریباً بدون مقاومتی از پای در آورند هم بهترین شاهد است بر پراکندگی سیاسی و سستی نظام اجتماع و هم مانع مهمی بر سر پایداری و استقرار حکومتی که می‌خواهد بر ویرانه‌های همین حکومت بنا شود و رهبر آن به عنوان چهارمین خلیفه قلمداد گردد. اکنون ببینیم عمده اقدامات اختلاف‌برانگیز عثمان چه بوده است:

۱- مخالفت آشکار با برخی از احکام مسلم

در کارنامه خلیفه سوم برخی از رفتارهایی که آشکارا مخالف با احکام مسلم فقهی تلقی می‌شده ثبت شده است. نمونه معروف آن خواندن نماز چهار رکعتی است در منی. در بسیاری از منابع تاریخی و روایی اهل سنت نقل است که عثمان بر خلاف سیره پیامبر اکرم (ص) و خلیفه اول و دوم و همچنین مدتی از اوایل خلافت خود، نمازهای چهار رکعتی را در منی تمام می‌خواند.



نقل بخاری و مسلم چنین است که عبدالله بن عمر می‌گوید: رسول‌الله (ص) در منی برای ما [به جماعت] نماز را دو رکعتی می‌خواند. ابوبکر و عمر و عثمان در اوایل خلافت خود نیز چنین بودند. تا اینکه عثمان چهار رکعتی خواند.^۶

این مطلب از قول چندین نفر دیگر از صحابه پیامبر اکرم (ص) که تا آن زمان بوده‌اند نیز نقل شده است.^۷ چنین حرکتی اعتراض صحابه را برانگیخت.^۸ از جمله گفتگویی در این باره بین عثمان و عبدالرحمن بن عوف که در به خلافت رسیدن عثمان نقش تعیین کننده‌ای داشته نقل شده است. در این گفتگو وقتی عبدالرحمن استدلالهای عثمان را رد می‌کند، نهایتاً تنها سخنی که می‌شنود این است که «هذا رأی رأیته؛ این نظری است که من ابداع کرده‌ام».^۹

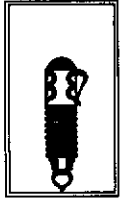
علامه امینی در الغدير موارد فراوانی از آرای فقهی خلیفه سوم را بر اساس منابع اهل سنت به نقد و بررسی گذاشته است.^{۱۰} اعتراضها و اختلافهایی که این گونه رفتارها در جامعه ایجاد می‌کرده دامنه‌دار و عمیق بوده است. در جامعه‌ای که بنا دارد وحدت و انسجام خود را بر اساس ارزشها و خواسته‌های دینی بنا کند وقتی احکام دینی این چنین بدون مبنای پذیرفته شده و قابل دفاع دستخوش تغییر و تحول گردد، همین انسجام و وحدت است که مورد تهدید قرار می‌گیرد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۲- تبعیضها و فسادهای مالی

یکی دیگر از اقدامات اختلاف برانگیز در زمان خلیفه سوم تبعیضهایی است که به نفع افراد یا گروه خاصی صورت می‌گرفته است. گفته‌اند نخستین تزلزلی که در حکومت عثمان واقع شد از آنجا بود که برخی اموال زکات وقتی برای عثمان آورده شد آن را به یکی از فرزندان حکم بن ابی العاص بخشید. وقتی عبدالرحمن بن عوف این واقعه را شنید آن مال را گرفت و بین مردم تقسیم کرد.^{۱۱} از امام علی (ع) در خطبه معروف به شمشقیه نیز بیانی کوتاه و گویا در وصف تبعیضها و دست‌اندازی‌ها به بیت المال در این دوره نقل شده است.^{۱۲} ابن ابی‌الحدید در شرح همین بیان، چندین مورد از این تبعیضها را شمارش می‌کند و می‌گوید:

«در این دوران بنی‌امیه بر مردم مسلط شدند. خلیفه ایشان را بر ولایات گمارد و زمینها را بین آنها تقسیم کرد. وقتی ارمنستان فتح شد خمس اموال به دست آمده را تماماً به مروان بخشید. همین جا بود که برخی با اعتراض به او سیره شیخین را به رخ



او کشیدند. عبدالله بن خالد بن اسید از او صلہ خواست و چهار صد هزار درهم دریافت کرد. حکم بن ابی العاص که تبعیدی رسول الله (ص) بود و ابوبکر و عمر هم او را به مدینه راه نداده بودند توسط عثمان برگردانده شد و صد هزار درهم در اختیار او قرار گرفت. مکانی در بازار مدینه که پیامبر اکرم (ص) برای همه مسلمانها گذاشته بود در اختیار عثمان بن حرث بن حکم برادر مروان بن حکم گذاشته شد. فدک را که حضرت فاطمه (س) به عنوان ملک یا میراث خود پس از پیامبر اکرم (ص) مطالبه کرده بود در اختیار مروان گذاشت. مراتع اطراف مدینه را اختصاصی خود و بنی امیه قرار داد و دیگران را از آن منع کرد و...»^{۱۳}.

۳- کارگزاران ناشایست

سخن ابن ابی الحدید مبنی بر تسلط خاندان بنی امیه در زمان عثمان گذشت. یکی از پژوهشگران تاریخ اسلام در این باره می نویسد: «مشکل تنها استفاده از این افراد نبود، بلکه کسانی از این خاندان بر سر کار گماشته می شدند که مشکلات علی حده داشتند»^{۱۴}. وی آنگاه نمونه هایی از کارگزاران ناشایست و بلکه بدنام را با استناد به منابع تاریخی به دست می دهد. حکم بن ابی العاص تبعیدی پیش گفته که برای جمع صدقات قبیله خزاعه به کار گماشته شد. حارث بن حکم که بر بازار مدینه حاکمیت یافت. ولید بن عقبه بن ابی معیط که به نقل بسیاری از اسباب النزول، طبق آیه (... ان جائکم فاسق بنبا...^{۱۵}) فاسق نامیده شده بود به حکومت کوفه رسید. جانشین او که به دلیل اعتراض مردم از کار برکنار شد یعنی سعید بن عاص نیز وضع چندان بهتری نداشت. عبدالله بن عامر پسر دایی خلیفه که جوانی ناپخته و کارنا آزموده بود ولایت بصره یافت و...^{۱۶}.

درکنار نقل همه یا غالب آنچه از اقدامات خلیفه سوم گزارش شده و نمونه هایی از آن در اینجا آمد، اعتراضها، اختلافها و دو دستگی های مردم نقل شده است. در این اختلافات همچنان که صحابه و مردم مدینه درگیر هستند، نقاط مهم قلمرو اسلامی نیز به نحوی درگیر است. مصریان، کوفیان، بصریان و بلکه شامیها در این ماجراها به نحوی دخالت دارند.^{۱۷}

قتل عثمان نیز عامل مستقلی در پراکندگی و تشتت آرا و موضع گیری ها شد. بر پاکندگان دو جنگ جمل و صفین خود را خون خواهان عثمان معرفی می کردند. جدلها، نزاعها و جنگهای



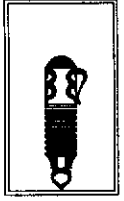
کوچک و بزرگ پس از این قتل تا سالها بر سر اصل قتل، قاتلان، طرفداران آنها و صاحبان خون او ادامه داشت.^{۱۸}

دوم - ناراضیان سرشناس از حکومت علوی (ع)

دومین عامل عمده از میان عوامل داخلی ناپایداری حکومت علوی (ع) را می توان وجود ناراضیان سرشناس از حکومت دانست. ناراضیانی که هر یک به نحوی می توانستند عده‌ای را به دنبال خود بکشانند. برخی از اینان عملاً در مقابل حکومت دست به شورش زدند و مقابل حضرت ایستادند که در ضمن عوامل خارجی ناپایداری قابل بررسی هستند. اما برخی دیگر با وجود آنکه به هر دلیلی عملاً علم جنگ علیه حکومت به پا نداشتند ولی نارضایتی خود را هم به عنوان مختلف نشان می دادند و به سهم خود نقشی در ناپایداری حکومت ایفا می کردند. کارهایی از قبیل شرکت نکردن در بسیج و فراخوانی حضرت در مقابل دشمنان، کوتاهی یا تأخیر در بیعت با ایشان، فتنه یا شبهه خواندن برخی از حوادثی که انتظار می رفت به نفع آن حضرت در آن وارد شوند. عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، حسان بن ثابت، زید بن ثابت و ابوسعید خدری که هر یک به نحوی مشهور بودند از جمله این افراد هستند. در اینجا به ترتیب ذیل قالبهایی از نارضایتی این افراد را می آوریم:

۱- تأخیر و سستی در بیعت

به اتفاق همه متون تاریخی، پس از قتل عثمان این مردم بودند که سراغ حضرت علی (ع) رفتند و از او خواستند که بیعت را به عنوان خلیفه چهارم بپذیرد و حضرت ابتدا خلافت را رد کردند^{۱۹} و بلکه بنا به برخی از نقلها به افراد دیگری ارجاع دادند.^{۲۰} با وجود این برخی از افراد سرشناس که غالباً از اطرافیان و بهره‌مندان از سفره بخششهای عثمان بودند در بیعت با امام علی (ع) تأخیر و سستی کردند. برخی هم هرگز بیعت نکردند.^{۲۱} حسان بن ثابت، کعب بن مالک، مسلمة بن مخلد و محمد بن مسلمه از انصار و عبدالله بن عمر، زید بن ثابت و اسامة بن زید از غیر انصار کسانی هستند که در زمره مخالفان با بیعت امام علی (ع) به شمار رفته‌اند.^{۲۲} طبری چنین نقل می‌کند که مردم با امام علی (ع) در مدینه بیعت کردند مگر هفت نفر: سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، صهیب، زید بن ثابت، محمد بن مسلمه، سلمة بن وقش و اسامة بن زید.^{۲۳} البته، حداقل برخی از اینها بعداً هر چند با تأخیر و سستی بیعت کردند.^{۲۴}



۲- سرپیچی از شرکت در جنگ با شورشیان

یکی دیگر از قالبهای نارضایتی و ناهماهنگی این افراد عدم شرکت در فراخوان برخی از جنگهایی است که حضرت برای سرکوب شورشیان عهدشکن داشته‌اند. شیخ مفید(ره) به نقل عده‌ای از مورخان می‌نویسد: وقتی امام علی(ع) برای نبرد جمل راهی بصره می‌شدند شنیدند که سعد بن ابی وقاص، ابن مسلمه،^{۲۵} اسامة بن زید و عبدالله بن عمر از همراهی خودداری می‌کنند. از این روی آنها فرستادند و وقتی حاضر شدند فرمودند: به من خبر رسیده که شما در کار سستی می‌کنید که آن را خوش ندارم. در عین حال و با وجودی که با من بیعت کرده‌اید شما را به همراهی خود مجبور نمی‌کنم. وقتی حضرت را تصدیق کردند، فرمود: پس دلیل خودداری شما از همراهی من چیست؟ سعد گفت: من از این می‌ترسم که در این نبرد مؤمنی به دست من کشته شود. اگر به من شمشیری می‌دهید که مؤمن را از کافر باز شناسد، با شما همراه می‌شوم. اسامة بن زید نیز چنین عذر آورد که شما گرامی‌ترین مردم نزد من هستید ولی من با خدا عهد کرده‌ام که با اهل لا اله الا الله نجنگم. عبدالله بن عمر نیز گفت: من از این جنگ سر در نمی‌آورم، از شما می‌خواهم مرا بر چیزی که نمی‌دانم نخوانید. حضرت در پاسخ همه آنها فرمودند: هر فریفته‌ای سرزنش نمی‌شود. آیا شما بر بیعت من نیستید؟ گفتند: آری. فرمود: بروید! خداوند مرا از شما بی‌نیاز خواهد کرد.^{۲۶}

شیخ مفید(ره) پس از این نقل برخی انگیزه‌های واقعی این افراد را با استناد به دلایلی بیان می‌کند. از جمله امید سعد بن ابی وقاص به خلافت خویش را توضیح می‌دهد. سعد در نقلی دیگر از بیان عذری که در اینجا آوردیم چنین گفته است:

«من گمان نمی‌کنم با موقعیت و شرایطی که دارم کس دیگری از من به خلافت سزاوارتر باشد. از وقتی جهاد کردن می‌دانسته‌ام، [در راه اسلام] جهاد کرده‌ام. اگر کسی از من سزاوارتر بود من خود را سرزنش نمی‌کردم. به نبرد نمی‌پردازم مگر به من شمشیری دهید که دو چشم و دو لب و یک زبان داشته باشد و بگوید این مؤمن است و این کافر^{۲۷}.»

۳- اعتراض به تقسیم اموال عمومی

یک مشکل اساسی برای بسیاری از مخالفان و ناراضیان حکومت علوی(ع) روش آن حضرت در تقسیم اموال عمومی بود. در همان نخستین روزهای خلافت، صدای برخی از افراد از نحوه تقسیم اموال بلند شد. امام علی(ع) که می‌دانست بسیاری روش او را بر نخواهند تابید ضمن



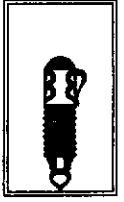
سخنانی که به نقل ابن ابی الحدید روز دوم بیعت با ایشان ایراد شد فرمود:

«... فانتم عباد الله و المال مال الله یقسم بینکم بالسویة لافضل فیہ لاحد علی احد و للمتقین عند الله غداً احسن الجزاء و افضل الثواب لم یجعل الله الدنیا للمتقین اجراً و لا ثواباً... فان عندنا مالاً نقسمه فیکم و لا یتخلفن احد منکم عربی و لا عجمی...»^{۲۸}؛ شما بندگان خدا هستید و مال، مال خداست. به طور مساوی بین شما تقسیم می شود. هیچ برتری برای کسی بر دیگری نیست. و برای پرهیزگاران فردا روز قیامت بهترین پاداش و برترین ثواب فراهم است. خداوند دنیا را برای پرهیزگاران پاداش و ثواب قرار نداده است... نزد ما اموالی است که بین شما تقسیم می کنیم و عرب و عجم از آن سهم می برند...»

ابن ابی الحدید به نقل از استادش می گوید: این اولین سخنی بود که مخالفان را ناخوش آمد و کینه در دل آنها کاشت.^{۲۹} آنگاه این افراد را کسانی معرفی می کند که به نشانه اعتراض به روش حضرت در تقسیم اموال آن را نپذیرفتند: طلحه، زبیر، عبدالله بن عمر، سعید بن عاص، مروان بن حکم و مردانی از قریش و غیر آن. سپس جلسه گفتگوی اعتراض آمیز آنها را با حضرت در فردای آن روز نقل می کند.^{۳۰} در نقلی دیگر، اعتراض طلحه و زبیر به شیوه تقسیم اموال آمده است. آنان می گفتند تساوی در تقسیم اموال مخالف با روش خلیفه دوم است. حضرت در پاسخ می فرمود: این روش پیامبر اکرم (ص) و برآمده از قرآن است.^{۳۱}

سوم - خصوصیات کوفه مرکز خلافت

غالباً عامل عمده ناپایداری و به سامان نرسیدن حکومت علوی (ع) خصوصیات مردمان کوفه دانسته می شود. این معنا بیش از هر چیز از شکوه ها و سرزنشهای خود حضرت از این مردم که انتظار می رفت از ابتدا تا انتها بازوی توانای ایشان در از میان برداشتن موانع عمده استقرار حکومت باشند آشکار است. البته نه همه کوفیان مذموم بوده اند و نه در همه مقاطع تاریخی برخورد یکسانی داشته اند.^{۳۲} در ابتدای همین نوشته اشاره شد که در اوایل خلافت امام علی (ع) بیشترین امید برای یاری امام (ع) در بین مراکز مهم اسلامی آن زمان از همین کوفه می رفت. چنان که یاری آنها در جنگ جمل و بلکه در صفین تا قبل از قضیه حکمیت کارساز و بلکه سرنوشت ساز بود. تفرقه و تشتت بعد از حکمیت بود که به اوج خود رسید. طبری به نقل یکی از



حاضران می‌گویند: کوفیان همراه امام علی (ع) با همبستگی و برادری به صفین رفتند و با دشمنی، تفرقه و کینه همدیگر بازگشتند.^{۳۳}

همکاری و همیاری غالب کوفیان یا لاقال امید به آن در ابتدا چنان بود که به نقل برخی از متون تاریخی تمجید و تشویق امام علی (ع) را برانگیخت. در این مقطع حضرت کوفیان را با صفاتی همچون «گرامی‌ترین مسلمانان، راه یافته‌ترین به راه مستقیم، عادل‌ترین در رفتار، صاحب برترین سهم در اسلام و بهترین دوستان پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع)» ستوده است.^{۳۴} این در حالی است که در همین مقطع صحابی نسبتاً با نفوذی مانند ابو موسی اشعری در کوفه، با ایجاد شک و شبهه در مردم آنها را از همراهی امام (ع) باز می‌داشت. وی می‌گفت: «امام علی شما را به نبرد در برابر مادر تان عایشه و طلحه و زبیر دو یار رسول خدا (ص) و کسانی از مسلمین که همراه آنها هستند می‌خواند. من به این فتنه‌ها آگاه‌ترم. وقتی رو آورد تیره و تار است وقتی پشت کند نقاب از چهره برمی‌گیرد. این فتنه مانند درد شکم در تن فرو می‌رود و همه جا را با شاخه‌های خود در بر می‌گیرد. از این رو نمی‌دانیم چه خواهد شد. شمشیرها را غلاف کنید و نیزه‌ها را کنار گذارید...»^{۳۵}.

البته این تبلیغات در این مقطع چندان کارساز نبود و نهایتاً سپاهی نسبتاً عظیم از کوفه همراه امام (ع) در جنگ جمل فراهم آمد.^{۳۶} اما کوفه تا آخر یک‌رنگ و یک‌زبان همراه و همگام امام علی (ع) به عنوان رهبر حکومت اسلامی باقی نماند. ضربه عمده در قضیه حکمیت بر وحدت و همدلی این مردم با امام (ع) وارد آمد. خوارج به طور مشخص و سازمان‌یافته از همین جا به وجود آمدند؛ هر چند ریشه‌های فکری و فرهنگی و بروزهای پراکنده‌ای قبلاً وجود داشته است. غیر از ایجاد چند دستگی و تفرقه که در اثر حکمیت در سپاه امام (ع) به وجود آمد، روند اجرای آن که چند ماه به طول انجامید هم باعث خستگی و دودلی این سپاه که با انگیزه‌هایی نه چندان قوی دور هم جمع شده بودند گردید. همچنان که نبرد با خوارج در نهر وان که از پی آمده‌های همین قضیه بود هم گرچه به پیروزی قاطع و سریع امام علی (ع) انجامید ولی آثار منفی روانی و عاطفی خود را در مردم کوفه باقی گذاشت.

این ماجراها برای آشنایان به تاریخ اسلام و بلکه اجمالی از آن برای غالب خوانندگان معروف است. همچنان که اثرگذاری آن در ناپایداری حکومت علوی (ع) که مرکز آن کوفه بوده



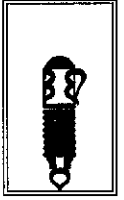
روشن است. البته معروف بودن و روشن بودن این تأثیر که ما را از تطویل سخن بازمی‌دارد چیزی از اهمیت فراوان آن نمی‌کاهد. در اینجا به یک نمونه از سخنان حضرت در ملامت این مردم که نشانی است از سستی و ناتوانی آنها در یاری حکومت مشروع خود بسنده می‌کنیم. این مردم همان‌هایی هستند که قبلاً تمجید و امید یاری آن حضرت را برانگیخته‌اند. اما گذشت روزگار و کوران حوادث آنها را، البته با زمینه‌های فکری، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خاص، از این روبه آن رو کرده است:

«... استنفرتکم للجهاد فلم تنفروا و اسمعتکم فلم تسمعوا و دعوتکم سرأ و جهراً فلم تستجیبوا و نصحت لکم فلم تقبلوا شهود کفیتاب و عبید کارباب اتلو علیکم الحکم فتنفرون منها و أعظکم بالموعظة البالغة فتفرقون عنها و احثکم علی جهاد اهل البغی فما آتی علی آخر قولی حتی اراکم متفرقین ایادی سبا. ترجعون الی مجالسکم و تتخادعون عن مواعظکم، اقوامکم غدوة و ترجعون الی عشیة کظهر الحنیة عجز المقوم و اعضل المقوم...»^{۳۷}

خواستم تا برای جهاد بیرون شوید در خانه خریدید، سخن حق را به گوش شما خواندم نشنیدید. آشکارا و نهانتان خواندم پاسخ نگفتید. اندر زتان دادم نپذیرفتید. آیا حاضرانی هستید دور؟ به گفتار چون اربابان، به کردار چون مزدور؟ سخن حکمت بر شما می‌خوانم از آن می‌رمید؟ چنان که باید اندر زتان می‌دهم می‌پراکنید؟ به جهاد مردم ستمکاران بر می‌انگیزانم سخن به پایان نرسیده چون مردم سبا این سو و آن سو می‌روید. به انجمنهای خویش باز می‌گردید و خود را فریب خورده موعظت و امانی نمی‌نمایید. بامدادان شما را راست می‌کنم، شامگاهان چون کمان خمیده پشت، سویم باز می‌آید. شما را اندرز دادن سنگ خارا به ناخن سودن است و آهن موریا نه خورده را با صیقل زدودن^{۳۸}».

چهارم - نداشتن کارگزاران شایسته

یکی دیگر از پایه‌های هر حکومت مقتدر داشتن کارگزاران شایسته است. با نگاه به تاریخ اسلام می‌بینیم که شرایط از این جهت در حکومت علوی (ع) چندان فراهم نبوده است. سستی در انجام وظایف، عدم کارایی و تجربه لازم، نداشتن فرمانبری لازم از حضرت، افتادن در دام



نیرنگ دشمنی با تطمیع و تهدید، از جمله مشکلات عمده‌ای است که حکومت علوی (ع) از جهت کارگزاران با آن روبه‌روست. هم از وقایع تاریخی و هم از نامه‌ها و خطابه‌هایی که حضرت با کارگزاران خود دارد این مشکلات خود را نشان می‌دهد. علاوه بر این تعداد انگشت‌شماری از یاران باوفا و مخلص مانند عمار و مالک نیز یا در صحنه نبرد با دشمن یا در راه انجام وظیفه یا به دلایل دیگر از دست رفتند.

ابن عباس را در مجموع می‌توان یکی از کارگزاران نسبتاً شایسته و بلکه از نزدیکان امام علی (ع) در حکومت به شمار آورد. اما برابر برخی از نقلها نامه‌ای عتاب‌آور که در نهج البلاغه هم آمده خطاب به اوست. در این نامه آمده است:

«من تو را در امانت شریک خود داشتم و از هر کس به خویش نزدیکتر پنداشتم و هیچ یک از خاندانم برای یاری و مددکاری‌ام چون تو مورد اعتماد نبود و امانتدار من نمی‌نمود. پس چون دیدی روزگار پسرعمویت را بی‌آزاد و دشمن بر او دست برد و امانت مسلمانان تباه گردید و این امت بی‌تدبیر و بی‌پناه، با پسرعمویت نرد مخالفت باختی و با آنان که از او به یک سو شدند به راه جدایی تاختی و با کسانی که دست از یاری‌اش برداشتند دمساز گشتی و با خیانتکاران هم‌آواز. پس نه پسرعمویت را یار بودی و نه امانت را کارساز. گویی کوششت برای خدا نبود یا حکم پروردگار تو را روشن نمی‌نمود و یا می‌خواستی با این امت در دنیاشان حيله‌بازی و در بهره‌گیری از غنیمت آنان دستخوش فریبشان سازی. چون مجال بیشتر در خیانت به امت به دست افتاد شتابان حمله نمودی و تند برجستی و آنچه توانستی از مالی که برای بیوه‌زنان و یتیمان نهاده بودند بربودی. چنانکه گرگ تیز تک برآید و بز زخم خورده و از کار افتاده را برباید. پس با خاطری آسوده آن مال ربوده را به حجاز روانه داشتی و خود را در گرفتن آن بزه‌کار نپنداشتی...»^{۳۹}

ابن ابی‌الحدید می‌گوید در اینکه مخاطب این نامه چه کسی است اختلاف است. ولی از عبارتهای به کار رفته در آن روشن است که وی از نزدیکان و معتمدان حضرت بوده است. وی احتمال وضع و جعل در این نقل را هم از این رو که همه آن را نقل کرده‌اند و در بیشتر متون تاریخی آمده رد می‌کند. از این رو نهایتاً با توجه به شأن و منزلت ابن‌عباس، می‌گوید من در این مسأله توقف می‌کنم^{۴۰} [و در آن اظهار نظری نمی‌کنم].



این نامه که به نظر ابن ابی‌الحدید از سند قابل اعتمادی هم برخوردار است هم نشان از آن است که در آن زمان تا چه اندازه یاران و کارگزاران حضرت گرفتار خیانت و جدایی از ایشان شده‌اند و هم نشان از اینکه وخامت اوضاع تا بدانجا بوده که ابن عباس یا کس دیگری هم منزلت با او در بین کارگزاران به ناشایستگی می‌گراییده‌اند. مایوس‌کننده‌تر جوابهایی است که از ابن عباس در پاسخ نامه‌های حضرت نقل شده است. وی در یک پاسخ خود را نسبت به بیت المال به صورتی که تصرف کرده محق می‌داند و بلکه بیشتر از آن را هم حق خود می‌داند و در پاسخی دیگر با تعریفی، تصرف در بیت المال را از ریختن خون مسلمان شایسته‌تر می‌داند.^{۴۱} البته ممکن است از جهت فردی و شخصی ابن عباس را با توجه به سابقه و لایحه‌ای که دارد هرچند با توبه و بازگشت و یا قابل اغماض بودن چنین رفتارهایی به صورت استثنایی در مورد انسانهای شایسته، تبرئه کنیم. اما غرض انعکاس جو و فضایی است که در حکومت علوی (ع) از جهت شایستگی و همراهی کارگزاران وجود داشته است.

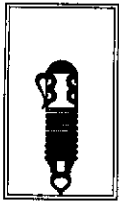
وضعیت برخی دیگر از کارگزاران نیز به طور خاص از نامه‌هایی که حضرت به آنها نوشته‌اند روشن می‌شود. از جمله منذر بن جارود عبدي،^{۴۲} اشعث بن قیس،^{۴۳} مصقلة بن هبيرة،^{۴۴} کمیل بن زیاد نخعی.^{۴۵} همچنین در برخی از خطابه‌های آن حضرت برای مردم کوفه چنین نقل شده است:

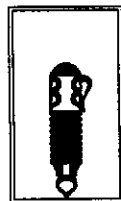
«... لقد استعملت منكم رجالاً فخانوا و غدروا و لقد جمع بعضهم ما ائتمنته عليه من فيء المسلمين فحملة الى معاوية و آخر حملة الى منزله تهاوناً بالقرآن و جرأة على الرحمن...»^{۴۶}؛

من عده‌ای از شما را بر کارها گماردم پس خیانت کردند و نیرنگ زدند. برخی از آنها اموال عمومی مسلمانان را که من آنها را بر آن ایمن پنداشته بودم گرد آوردند و نزد معاویه بردند و برخی دیگر از روی بی‌اعتنائی به قرآن و سرپیچی از امر خدای سبحان، اموال را به خانه خود بردند...».

ب - عوامل خارجی

مراد از عوامل خارجی چنانچه قبلاً هم اشاره شد خارج از قلمرو اسلامی یا نامسلمانها نیست. مراد کسانی است که عملاً با حکومت به جنگ و مبارزه پرداختند. غیر از درگیریهای کوچک و





بزرگی که در اطراف و اکناف قلمرو حکومت علوی (ع) توسط دشمنان آن حضرت به وقوع می پیوست، دوران کوتاه این حکومت با سه نبرد تمام عیار که حضرت شخصاً در آن حضور داشتند همراه است. نبردهای جمل، صفین و نهروان. در برخی نقلها، حضرت از دشمنان خود در این نبردها با عنوان ناکشین، قاسطین و مارقین یاد کرده است.^{۴۷} نبرد جمل در مقابل ناکشین، با همه دشواریهایی که داشت با پیروزی قاطع امام علی (ع) پایان یافت. در نبرد نهروان نیز پیروزی قاطع از امام (ع) بود اما پی آمدهای آن تزلزل جدی در تار و پود حکومت و نهایتاً سبب ساز شهادت آن حضرت بود. جنگ صفین هم که با ضرب نیرنگ، تهدید و تطمیع معاویه و عمرو عاص نهایتاً به نفع آنها پیش رفت، در واقع با انعقاد پیمان صلح معاویه با امام حسن (ع) جانشین امام علی (ع)، در مدت کوتاهی پس از شهادت آن حضرت، به حکومت علوی (ع) پایان داد.

بنابراین نقش و تأثیر عوامل خارجی از قبیل آنچه ذکر شد در ناپایداری حکومت علوی (ع) غیر قابل انکار است و نیاز به بحث و بررسی بیشتری در این مختصر ندارد.

ج - محافظت از ارزشها و اصول

به نظر می رسد خصوصیت و امتیاز بارز حکومت علوی (ع) که عملاً در شرایط زمانی و مکانی، دوران آن به ناپایداری بلکه زوال این حکومت انجامید تحفظ و پافشاری امام به عنوان رهبر این حکومت بر روی دسته ای از اصول ارزشی است. درست است که عوامل خارجی و داخلی یاد شده نقش عمده ای در ناپایداری این حکومت داشته اند، اما عامل کلیدی و بلکه عامل تیزکننده و شتاب دهنده به سایر عوامل همین عامل است. قبل و بعد از حکومت علوی با همین مردم و همین شرایط قلمرو اسلامی شاهد حکومت های مقتدری همچون حکومت خلیفه دوم و حکومت معاویه بوده است که بیشترین کشورگشایی ها را در تاریخ اسلام رقم زده است. اگر اصل برای امام علی (ع) حکومت کردن بود قطعاً می توانست با همان وسایل و شیوه هایی که معاویه در همان شرایط حکومت مقتدر خود را سامان داد بر کرسی خلافت اسلامی سالها تکیه زند.

در اینجا مبحث مهم محافظت از اصول و ارزشها یا حفظ حکومت مطرح است. روشن است که حکومت اسلامی با حفظ قدرت خود می تواند بسیاری از ارزشهای اسلامی را زنده کند و به حفظ و گسترش آنها بپردازد. اما برخی از اصول ارزشی غیر قابل اغماض از دیدگاه اسلام، در

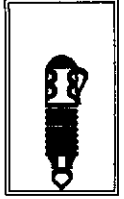
شرایطی اصل حکومت و نظام اسلامی را به چالش می‌گیرد. در کوران حوادث و جریانهای روزگار، گاه می‌شود که اگر حکومت اسلامی بخواهد برخی از این ارزشها را حفظ کند باید تن به نابودی یا تزلزل خود بدهد. پرسش اساسی این است که در این چالش وظیفه حکومت‌داران چیست؟ آنچه در روزگار ما به عنوان «مصلحت نظام» گاه گفته می‌شود که بر همه امور مقدم است، با سیره علوی (ع) برآمده از متون تاریخی و روایی موجود تا چه اندازه منطبق است؟ البته «مصلحت نظام» در اینجا به معنای مصلحت حفظ حکومت برای خود گرفته می‌شود و منظور از «خود» کسانی است که داعیه و وظیفه حفظ اصول ارزشی از دیدگاه اسلام را دارند. و بر اساس همین وظیفه مندی است که به تشکیل و تثبیت حکومت اسلامی اقدام می‌کنند. بررسی عوامل ناپایداری حکومت علوی (ع) در بخش عوامل ارزشی می‌تواند پاسخگوی این پرسشها باشد.

برای سامان دادن به پاسخ پرسشهای فوق لازم است به دو نکته توجه شود. اول اینکه این اصول کدامند؟ و دوم اینکه در چالش بین آنها و پایداری حکومت کدام یک مقدم است؟ در حد تتبع و تأمل نگارنده و حوصله نوشتاری مختصر، به ترتیب زیر به بررسی مهمترین آنها می‌پردازیم.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱- اجرای قاطع عدالت

عدالت علی (ع) زبانزد دوست و دشمن است. بررسی معنای عدالت و جوانب مختلف آن در عدالت علوی (ع) در این مختصر نمی‌گنجد. آنچه در اینجا مورد نظر است شیوه اجرای عدالت است به دست آن حضرت. به طور خاص نیز معنای عدالت اقتصادی و در بعد تقسیم اموال عمومی منظور است. امام علی (ع) معتقد بود این اموال باید به طور مساوی بین همه مسلمانان حاضر تقسیم گردد. تقسیم اموال عمومی به طور مساوی در شرایط زمانی و مکانی حکومت علوی (ع) کار آسانی نبود. دشواری عمده آن بود که اولاً بیش از بیست سال این اموال با ترتیب و ترجیح خاصی تقسیم می‌شد. ثانیاً کسانی با نفوذ اجتماعی قابل توجه معتقد بودند که اوصافی مانند عرب بودن، سابقه و قدمت مسلمانی و بلکه حسب و نسب خانوادگی برای آنها موجب امتیازاتی می‌شود که بر اساس آن باید سهم بیشتری از بیت المال داشته باشند. این باور، به ویژه در چند سال آخر خلافت عثمان بیش از پیش و با شکلی افراطی تر و دایره‌ای تنگ تر از تبعیض



خانوادگی، تثبیت شده بود.^{۴۸}

قبلاً خطبه‌ای که امام (ع) روز دوم از بیعت مردم با ایشان به عنوان خلیفهٔ چهارم ایراد کردند نقل شد. این خطبه نشان می‌دهد که حضرت با آگاهی کامل از نفوذ و رسوخ فرهنگ تبعیض در تقسیم اموال عمومی و پی آمدهایی که مبارزه با آن می‌تواند برای حکومت داشته باشد، با آن مخالفت کردند.

روز بعد از ایراد این خطبه، وقتی مردم برای گرفتن اموال آمدند، به عبیدالله بن ابی‌رافع کاتب فرمودند: از مهاجران شروع کن و به هر کس که حاضر است سه دینار بده. سپس انصار را هم به همین شکل و نیز هر کسی از مردم که حاضر است قرمز و سیاه. می‌گویند سهل بن حنیف عرض کرد: این بندهٔ دیروز من است که امروز او را آزاد کرده‌ام، حضرت فرمود: به او همان مقدار می‌دهیم که به تو و به هر یک سه دینار دادند و کسی را بر کس دیگر برتری ندادند.^{۴۹}

برابر نقل دیگری در خطبه‌ای که پس از بیعت با ایشان ایراد شده آمده است:

«... آگاه باشید! هر زمینی که عثمان در اختیار افرادی قرار داده یا هر مالی را از اموال عمومی که بخشیده است، به بیت‌المال مسلمانان برگشت داده می‌شود. حق هر مدت زمانی هم که بگذرد چیزی آن را باطل نمی‌کند. به خدا قسم اگر این اموال مهر زنان شده باشد یا کنیزان با آن خریداری شده باشند و در شهرها پراکنده شده باشند آن را به حال اول برخواهم گرداند. بدانید در عدالت و سعتی است و کسی که حق را برنتابد و عدالت بر او تنگ آید، ستم بر او تنگ‌تر است. همانا بدانید خداوند متعال این امت را با دو دار و مداوا می‌کند: تازیانه و شمشیر و هیچ نرمشی برای کسی در این دو، نزد امام وجود ندارد...»^{۵۰}

همین روش بود که عملاً طلحه و زبیر را در مقابل امام (ع) قرار داد و نهایتاً جنگ جمل را بر ایشان تحمیل کردند. نکتهٔ مهم این است که حضرت قطعاً می‌دانسته‌اند که اگر تا حدودی در اجرای عدالت تسامح پیشه کنند و به شکلی همان شیوهٔ سابق را ادامه دهند به تثبیت و پایداری حکومت در آن شرایط نابسامان کمک کرده‌اند.^{۵۱} ممکن بود به تدریج و با تدبیرهای معمول در حکومتها بتوان بعداً تقسیم اموال را به گونهٔ عادلانه سامان داد. اما از سخنان بالا چنین برمی‌آید که حضرت به تأخیر و حتی تدریج در این باره که متضمن برخی ناعدالتی‌ها خواهد بود ولی در عوض مصلحت پایداری و تثبیت حکومت را دارد راضی نبوده‌اند.



۲- نفی استبداد و خشونت غیر قانونی

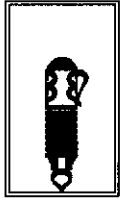
یکی دیگر از اصول غیر قابل تسامح در سیره حکومتی امام علی(ع) تن ندادن به استبداد و خشونت غیر قانونی است. خواهیم دید که مراد از قانون در اینجا همان است که با عنوان حدود الهی مشخص شده است. حتی در همین جملاتی که چند سطر قبل، حضرت در آنها سخن از شمشیر و تازیانه برای اجرای عدالت بردند، آن را به عنوان دارویی که خدا با آن مردم را مداوا می‌کند و امام مسلمین نمی‌تواند در اجرای آن مسامحه کند مطرح کردند. در جملاتی که در ادامه خواهد آمد می‌بینیم که شمشیر را برای امام مسلمین آنجا که خارج از حدود معین الهی باشد نفی می‌کنند. همان شمشیری که مستبدان تاریخ به وسیله آن مردم را رام و مطیع خود می‌سازند و حکومت‌های خود را پایدار و مستقر می‌کنند.

در فرازی از خطبه‌ای که در اواخر خلافت ایشان نقل شده و در آن از بی‌وفایی، سستی، خیانت و ناهمراهی برخی از یاران خود و مردم کوفه سخن گفته‌اند، چنین آمده است:

«ایها الناس انی قد بثت لکم المواعظ الّتی وعظ الانبیاء بها امهم و اذیت الیکم ما اذت الاوصیاء الی ما بعدهم و عاقبتکم بمواعظ القرآن فلم انتفع بکم و اذبتکم بالذرة الّتی اعظ بها السفهاء فلم ترعوا و عاقبتکم بسوطی الذی اقیم به حدود رسی فلم تستقیموا و حدودکم بالزواجر فلم تستوسقوا. الله انتم اتوقعون اماما غیری یطأکم الطریق و یرشدکم السبیل. اما و الله انی لعالم بما یصلحکم و یرقیم اودکم باذن الله و لکنی لا اری اصلاحکم بافساد نفسی [و لقد علمت ان الذی یصلحکم هو السیف و ما کنت متحریرا صلاحکم بافساد نفسی] و لکن سیسلط علیکم بعدی سلطان صعب...»^{۵۲}

مردم! من موعظه‌هایی که پیامبران با آن امت‌های خود را موعظه می‌کنند، در میان شما پراکندم و آنچه را جانشینان پیامبران به نسل بعدی می‌رسانند، به شما رساندم و شما را با موعظه‌های قرآن هشدار دادم ولی سودی نبخشید. و شما را با تازیانه‌ای که با آن سفیهان را اندرز می‌دهند ادب کردم ولی [از راه کج] برنگشتید. شما را با تازیانه‌ای که با آن حدود پروردگارم را برپا می‌دارم مجازات کردم ولی به راه راست نیامدید. همچون شتربانی که تلاش می‌کند با آواز مخصوصی شتران را گردد آب فراهم آورد شما را خواندم ولی گردد نیامدید. شما را به خدا قسم آیا رهبری غیر از من انتظار دارید





که شما را به راه آورد و طریق حق نشان دهد؟ آگاه باشید، به خدا سوگند من می‌دانم چه چیز شما را سامان می‌دهد و کجی شما را به اذن خدا راست می‌کند ولی من اصلاح شما را به قیمت افساد خودم شایسته نمی‌بینم [و به تحقیق می‌دانم آنچه شما را به صلاح می‌آورد همانا شمشیر است ولی من کسی نیستم که صلاح شما را به قیمت فساد خودم دنبال کنم].

پس از این فراز، تسلط کسی را پیش‌بینی می‌کنند که به ضرب شمشیر و قهر و غلبه مردم را مطیع خود می‌سازد و آنها را به صحنه‌های نبرد به نفع خود می‌کشاند.^{۵۳} توسل به زور هر چند برای حفظ حکومت حق و مشروعی همچون حکومت امام علی (ع)، در این جملات ناشایست شمرده شده است. جمله عمیق و عبرت‌آموز «و لکنی لاری اصلاحکم بافساد نفسی» برای بیان همین معناست. اینکه معروف است «قدرت فساد می‌آورد» همین نوع قدرتی است که بر پایه استبداد و خشونت بنا شود و نمونه آن را در ادامه همین خطبه پیش‌بینی کرده‌اند. قدرتی که «احترام بزرگ را ننگه نمی‌دارد و به کوچک ترحم نمی‌کند. دانشمندان را گرامی نمی‌دارد. اموال عمومی را بالسویه تقسیم نمی‌کند. به خشونت و تحقیر مردم می‌پردازد و آنها را برای نبرد در جنگهایی که می‌خواهد آماده می‌سازد و ...»^{۵۴}.

شیوه حکومت علوی (ع) در مقابل این شیوه قرار دارد. در این حکومت همراهی مردم از طریق «موعظه» طلب می‌شود نه از طریق شمشیر. برای حضرت علی (ع) روش موعظه صرفاً یک شیوه و روشی نیست که اگر در شرایطی مانند شرایط مردم کوفه کارایی خود را از دست بدهد، به خاطر حفظ اصل حکومت، هر وسیله دیگری هم از جمله زور و خشونت به کار گرفته شود. حضرت علی (ع) حاضر است حکومت حق و مشروع خود را از دست بدهد اما به هر شیوه‌ای و به طور خاص شمشیر و زور خارج از حدود و مجازاتهای معین الهی، متوسل نشود، بیان روشهای حفظ حکومت به طریق غیر مشروع و روش مستبدان در فراز فوق و اشاره به کارساز بودن آن در حفظ حکومت راه بسیاری از توجیحات را می‌بندد. با این بیان کسی نمی‌تواند از تقدم مطلق مصلحت حفظ حکومت اسلامی مشروع بر همه مصالح و ارزشهای اسلامی دفاع کند. حضرت با وجودی که می‌داند و در این جملات هم اعلام می‌کند که می‌تواند حکومت مشروع اسلامی را با روش استبداد و خشونت حفظ کند آن را رد می‌کند. بنابراین نمی‌توان گفت اینکه حضرت از چنین روشهایی استفاده نکرده‌اند از آن روست که در آن شرایط یا توانایی

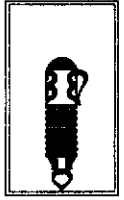


آن را نداشته‌اند یا شرایط فراهم نبوده است.

از اینجاست که می‌فهمیم که چگونه حفظ ارزش نفی استبداد و خشونت غیر قانونی عملاً به ناپایداری حکومت علوی (ع) منجر می‌شود و در شمار یکی از عوامل مهم و کلیدی ناپایداری قرار می‌گیرد. تقدم چنین ارزشی بر اصل حکومت که در سخنان فوق به صورت قضیه کلی و نظری آمده، در سیره عملی آن حضرت هم دیده می‌شود. یک نمونه برخورد حضرت با طلحه و زبیر است. جریان نارضایتی و اشاره به برخی از گفتگوهای آنها با امام (ع) قبلاً گذشت. در ادامه همان جریان و مأیوس شدن طلحه و زبیر از اینکه بتوانند حضرت را ذره‌ای از جاده عدالت به نفع خودشان منحرف سازند، نقل است که از حضرت اجازه خروج از مدینه برای عمره گرفتند. حضرت فرمود: شما قصد عمره ندارید بلکه می‌خواهید نیرنگ و خیانت ورزید، همانا قصد بصره کرده‌اید. آنان قسم مؤکد خوردند که توطئه‌ای علیه حکومت نخواهند کرد و بیعت خود را نخواهند شکست. ابن عباس وقتی طلحه و زبیر از نزد حضرت بیرون می‌شدند با آنها برخورد کرد و پرسید امیرالمؤمنین (ع) به شما اجازه خروج داد؟ گفتند: آری. وقتی خدمت حضرت می‌رسد، حضرت خطاب به او می‌فرمایند: به خدا قسم که این دو انگیزه‌های جز فتنه و توطئه ندارند. و سپس چگونگی توطئه آنها را پیش‌بینی می‌کنند. ابن عباس عرض می‌کند اگر این جریان برای شما معلوم است پس چرا به آنها اجازه دادید؟ چرا آنها را به زندان نمی‌اندازید و به زنجیر نمی‌کشید تا مسلمانها از شر آنها در امان باشند؟ حضرت در پاسخ نمی‌فرماید که شرایط اجازه نمی‌دهد یا مصلحت حفظ حکومت چنین اقتضا ندارد. آنچه در پاسخ حضرت با وجودی که پای حفظ حکومت، تزلزل نظام مشروع اسلامی و توطئه علیه آن در میان بود، این است:

«... یا ابن عباس أتأمرنی بالظلم أبدأ و بالسبیة قبل الحسنة و اعاقب علی الظنّة و التهمة و أخذ بالفعل قبل کونه؟ کلا! و الله لا عدلت عما أخذ الله علی من الحكم و العدل و لا ابتداء بالفصل ...»^{۵۵}

ای ابن عباس! آیا تو مرا به آغاز ستم و به بدی قبل از نیکی دعوت می‌کنی؟ [آیا مرا می‌خوانی که] بر اساس گمان و اتهام کسی را مجازات کنم و قبل از اینکه اقدامی بشود من اقدام کنم؟ به خدا سوگند! از آنچه خدا از من پیمان گرفته، یعنی اجرای حکم خدا و عدالت کوتاهی نمی‌کنم و آغازکننده جدایی نخواهم بود.^{۵۶}



۳- نفی عذر و نیرنگ در حکومت‌داری

اصل ارزشی پرهیز از عذر و نیرنگ در حکومت‌داری یکی دیگر از اصولی است که عملاً به ناپایداری حکومت علوی (ع) کمک کرده است. در خطبه‌ای که قبلاً فراهایی از آن نقل شد و گفته شده در روزهای آخر خلافت حضرت ایراد شده، پس از بیان بی‌وفایی و سستی برخی یاران و مردم کوفه و یأس از ادامه حکومت با آنان، در مقایسه با معاویه که علایم تحکیم و تثبیت حکومتش در مقابل حکومت امام (ع) روشن شده بود، چنین آمده است:

«ایها الناس! والله ما معاویه بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر و لولا کراهیة الغدر لکنت من ادهی الناس و لکن کل غدره فجرة و کل فجرة کفرة الا و ان الغدر و الفجور و الخیانة فی النار...»^{۵۷}

مردم! به خدا سوگند معاویه زیرک‌تر از من نیست. ولی او نیرنگ می‌زند و حکم خدا را سرپیچی می‌کند [با خیانت و غیر آن]. اگر ناشایستگی نیرنگ نبود من زیرک‌ترین مردم بودم. ولی هر نیرنگی زیر پا گذاشتن حکم خداست و هر سرپیچی از حکم خدا به کفر می‌انجامد. آگاه باشید نیرنگ و نافرمانی و خیانت در آتش هستند...»

ابن‌ابی‌الحدید در شرح این جملات در باره سیاست و زیرکی امیرالمؤمنین (ع) به تفصیل سخن گفته است. وی ضمن تأکید بر زیرکی و سیاستمداری فوق‌العاده امام علی (ع)، ایشان را با خلیفه دوم که حکومتی نسبتاً مقتدر و پایدار تشکیل داده بود مقایسه می‌کند و می‌گوید:

«به جز شرایط متفاوت که در ناپایداری حکومت علوی (ع) تأثیر بسزایی داشته است، خلیفه دوم به قیاس، استحسان و مصالح مرسله عمل می‌کرده و کلیات متون دینی (عمومات نصوص) را با رأی شخصی و استنباطهای خود از اصولی که بر خلاف آن کلیات بوده تخصیص می‌زده است. خلیفه دوم با دشمنان خود کید و نیرنگ می‌ورزیده و این روش را به کارگزاران خود نیز توصیه می‌کرده. با تازیانه هر کسی را که مورد اتهام او بوده تأدیب می‌کرده است. کسانی را که به لحاظ اجتماعی از احترامی برخوردار بوده‌اند، اگر مستحق مجازات هم بوده‌اند می‌بخشیده. در حالی که امیرالمؤمنین (ع) چنین روشی را شایسته پیروی نمی‌دیده است. ایشان مطابق نصوص متون دینی و ظواهر آن عمل می‌کرده است و با آرای شخصی و قیاس آنها را کنار نمی‌گذاشته. امور دنیا را بر دین تطبیق می‌داده است [نه اینکه دین را ابزار



برای امور دنیا قرار دهد]. همه برای او [در مقابل قانون و احکام] مساوی بوده‌اند ... بنابراین شیوه امام علی (ع) با خلیفه دوم در اداره حکومت و سیاست متفاوت بوده است ...»^{۵۸}

وی آنگاه از قول استادش به مقایسه امام علی (ع) و معاویه می‌پردازد و می‌گوید:

«... امام علی (ع) در جنگها فقط آنچه با کتاب و سنت موافق است را به کار می‌گیرد ولی معاویه هم کتاب و سنت را آویزه خود قرار می‌دهد و هم به مخالف با آن عمل می‌کند. همه نیرنگها و تدبیرها را به کار می‌برد چه حلال و چه حرام ... علی (ع) به ورع و تقوا محدود و مقید است. فقط به آنچه خدا راضی است یعنی کتاب و سنت بر آن دلالت می‌کند پای‌بند است. به کید، مکر و نیرنگ‌هایی که [برای حکومت‌داران] معمول است روی نمی‌آورد ...»^{۵۹}

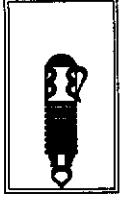
همو، بعد از این، به تفصیل مواردی را می‌آورد که لاقول در تعدادی از آنها امام علی (ع) می‌توانسته است با بکارگیری برخی از تدبیرهای معمول حکومت‌گران، بدون توجه به اصول ارزشی خود، به تحکیم و استقرار حکومت خود پردازد ولی چنین نکرده است^{۶۰}. از جمله راضی نشدن به بقای معاویه، اجازه دادن به طلحه و زبیر برای خروج از مدینه، در پیش نگرفتن سیاست تطمیع و تهدید در مقابل تعدادی از یاران که به دشمن می‌پیوستند، مانع نشدن از معاویه و سپاه او برای استفاده از آب فرات هنگام نبرد صفین در حالی که معاویه چنین کرد.

۴- درسها و عبرتها از عوامل ناپایداری

عوامل ناپایداری حکومت علوی (ع) را مرور کردیم. عوامل خارجی امری طبیعی می‌نماید که باید با آن به روشهای مختلف مقابله کرد. درسها و عبرتها بیشتر در عوامل داخلی و «محافظة از ارزشها و اصول» آموختنی است. هم مردم و هم حکومت‌های مشروع اسلامی که خود را پیرو امیرالمؤمنین علی (ع) در حکومت‌داری می‌دانند، مخاطب این عبرتها هستند. بر محور پایداری و ناپایداری حکومت و وظایف مردم و حکومت یکسان نیست. این وظایف را در «عوامل داخلی» یادشده در این نوشتار برای مردم، و در عواملی که تحت عنوان «محافظة از ارزشها و اصول» خوانده شد، برای حکومت، می‌توان استفاده کرد.

از عوامل داخلی می‌توان آموخت که وقتی حکومت مشروع اسلامی بر سرکار است، لاقول با





این فرضی که آن حکومت در راستای وظایف خود بر محور «محافظة از ارزشها و اصول» گام برمی‌دارد، مردم وظیفه همدلی، همراهی و اطاعت از حکومت را بر عهده دارند. حتی انتقاد سازنده تحت عناوین امر به معروف و نهی از منکر، نصیحت ائمه مسلمین و ... هم در چهارچوب همین وظیفه است. بنابراین بر محور پایداری و ناپایداری حکومت مشروع اسلامی وظیفه مردم، تلاش مطلق در راستای پایداری و تثبیت حکومت اسلامی است. هر یک از عوامل داخلی که در این مقاله یاد شد، در واقع، نوعی کوتاهی اختیاری یا غیر اختیاری مردم است در ایفای چنین نقش و وظیفه‌ای.

اما از عوامل ارزشی (محافظة از اصول و ارزشها) چنین می‌توان آموخت که وظیفه حکومت‌گران به طور مطلق در جهت تثبیت و پایداری حکومت مشروع اسلامی نیست. امام علی (ع) به عنوان حاکم مشروع اسلامی به پیروان خود می‌آموزد که اصولاً حکومت مشروع برای رسیدن به یک اهداف معینی است. همچنان‌که با روشهای معینی هم می‌تواند به حیات خود ادامه دهد. سخن در این باره فراوان است، اما آنچه به طور مشخص از مختصر بررسی که در این مقاله داشتیم به دست می‌آید این است که:

اولاً، عدالت اقتصادی و تساوی مردم در برخورداری از موقعیتهای اقتصادی یکی از اهدافی است که حکومت اسلامی نمی‌تواند آن را فدای مصلحت مؤکد و بااهمیتی همچون حفظ و پایداری حکومت اسلامی کند. حسب و نسب، سابقه، موقعیت اجتماعی و حتی تقوا و فرهیختگی هم در اینجا موجب برتری و امتیاز نمی‌شود. نکته مهم این است که اگر امتیازطلبی بر اساس چنین اموری به صورت فرهنگ و عرف روز هم در آمده باشد به گونه‌ای که مقاومت در برابر آن می‌تواند به تزلزل و ناپایداری حکومت منجر گردد باز هم توجیهی برای صحه گذاشتن بر آن نیست. اما ظرافت قضیه در این است که با توجه به اصول دیگر، حکومت اسلامی نمی‌تواند حتی برای پیاده کردن همین اصل هم به خشونت و زور متوسل شود.

ثانیاً، استبداد و خشونت خارج از حدود الهی، در حکومت اسلامی ممنوع است. وقتی این روش برای تثبیت و پایداری حکومت اسلامی آن هم حکومت آرمانی امام علی (ع) ناپسند و مردود باشد تکلیف سایر حکومتهای اسلامی در هر زمان و مکانی و با هر هدفی که باشد روشن است. روش امام علی (ع) برای تثبیت و پایداری حکومت خود این است که با «موعظه» و اجرای مجازاتهای مقرر اسلامی حرکت کند. اگر این ابزارها کارگر نیفتاد لزوم پایداری و حفظ



حکومت اسلامی نمی تواند توجیه گر توسل به شمشیر باشد. امام علی (ع) در تعبیر زیبا و عمیق «و لکنی لاری اصلاحکم بافساد نفسی» که در ذیل بیان روشهای مشروع برای راه اندازی مردم به پیروی از حکومت نقل شده، همین درس را به پیروان خود می دهد.

اما ظرافت مطلب در اینجا این است که عدم توسل به شمشیر برای اصلاح و به راه آوردن مردم هرگز به این معنا نیست که در مقابل اقدام عملی دشمنان و براندازی حکومت سکوت و سکون جایز باشد. جالب است در ادامه همین خطبه ای که جمله فوق در آن بود، وقتی حضرت از بی وفایی مردم به شدت گله و شکایت می کنند و آنها را به روی کار آمدن حکومت های جبار و قهار انذار می دهند، و با موعظه های به یادماندنی هشدار می دهند، اشعث بن قیس عرض می کند: [حال که کار به اینجا کشیده و همراهی عمومی مردم را به هر دلیلی از دست داده اید] چرا همچون عثمان بن عفان عمل نمی کنید؟^{۶۱} ظاهراً و با توجه به پاسخی که حضرت می دهند مرادش این است که همانند او در خانه بنشینید و در مقابل اقدام براندازان حکومت کاری نکنید. در پاسخ حضرت آمده است:

«... من چگونه مانند عثمان رفتار کنم در حالی که دلیل روشن از پروردگارم دارم و حجت در دستانم است و حق با من است؟ به خدا سوگند هر کس اجازه دهد تا دشمن به گوشت و استخوان و پوست او حمله کند و جانش را به خطر اندازد و خون او را بریزد در حالی که می تواند او را باز دارد، ناتوانیش یزرگ و دلش سست است. تو ای پسر قیس! اگر خواهی چنین (مانند عثمان) رفتار کن اما من به خدا قسم هرگز با دست خود چنین نمی کنم. [اگر مانند عثمان بر من بشورند] چکاچک شمشیرها است که از آنها مرگ و جراحت های دست و پا بر خواهد خاست؛ آنگاه خدا هر چه خواهد آن کند ...»^{۶۲}.

در اینجا حضرت به مشروعیت و حقانیت خود استناد می کنند و اقدام قاطع علیه شورشیانی که دست به شمشیر برده اند را توجیه می کنند. اما در آنجا که به راه آوردن و مطیع ساختن مردم مطرح است مشروعیت و حقانیت حکومت نمی تواند توجیه گر کاربرد خشونت و شمشیر باشد. یعنی در مورد مردمی که علیه حکومت اقدام عملی نمی کنند اما حتی در زمان حساس جنگ با دشمن هم به همراهی حکومت مشروع اسلامی بر نمی خیزند، نمی توان با استناد به مشروعیت و حقانیت حکومت و اینکه اگر به زور هم که شده مردم را همراه نکنیم اصل حکومت در معرض زوال و نابودی قرار می گیرد، زور و تحمیل را توجیه کرد. در این مورد موعظه و تبلیغ حسن به روش



پیامبران الهی و البته اجرای حدود تعریف شده در متون اسلامی است که مشروعیت دارد. وگرنه سر از «اصلاح دیگران به قیمت افساد خود» در خواهد آورد. امام علی (ع) در این جملات نورانی^{۶۳} همراهی آگاهانه، هدایت شده و گزینش‌گرانه مردم را طلب می‌کند.

ثالثاً، کاربرد نیرنگ و عذر که به نظر می‌رسد می‌توان آن را امروزه «سیاسی‌کاری» نامید برای حفظ حکومت مشروع اسلامی ممنوع است. از مقایسه امام علی (ع) خود را با معاویه، بر محور پایداری و ناپایداری حکومت، چنین برداشت می‌شود که گویا حضرت می‌فرماید: من «علی (ع)» خواهم ماند و هرگز برای حفظ و پایداری حکومت خود «معاویه» تاریخ نخواهم شد.

□ □

پی‌نوشت‌ها:

۱- ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، تهران، استقلال ۱۴۱۰ ه. ق، ص ۱۷۰. ابن خلدون این مدعای خود را بر برهانی استوار دانسته که از مبانی خود او در روند تشکیل و توسعه و زوال حکومتها ناشی می‌شود. البته درستی مدعا که در جای خود قابل بررسی است الزاماً به معنای درستی این مبانی نیست.

۲- بنگرید نهج البلاغه، خطبه‌های ۳۴، ۵۹، ۷۱ و ۱۱۹.

۳- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۹۴.

۴- همان، ص ۴۹۳.

۵- بنگرید: ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۵، پایان شرح خطبه ۹۲.

۶- الغدیر، ج ۸، ص ۱۴۵.

۷- همان.

۸- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۳۲۲ و

۹- همان.

۱۰- الغدیر، ج ۸، صص ۱۴۳ - ۳۳۱. همچنین بنگرید: رسول جعفریان، تاریخ خلفا، صص ۱۴۵ - ۱۴۷.

۱۱- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت، دارالفکر، ج ۱، ص ۱۹۴ و نیز طبری، ج ۳، ص ۳۹۹.

۱۲- نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۹.

۱۳- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۹۶، در شرح خطبه ۳ و نیز بنگرید: الغدیر، ج ۸، صص ۳۲۱ به بعد و رسول جعفریان، تاریخ خلفا، صص ۱۵۰ به بعد.

۱۴- رسول جعفریان، تاریخ خلفا، ص ۱۴۷.

۱۵- حجرات (۴۹)، آیه ۶.

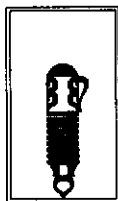
۱۶- جعفریان، همان، صص ۱۴۸ - ۱۵۰.

۱۷- عثمان برخی از ناراضیان حکومت خود را به شام که عمدتاً به واسطه حضور قوی معاویه نقطه امنی برای او می‌نمود تبعید می‌کرد ولی اینان در آنجا نیز برای او و معاویه مشکل آفرین بودند، همان، صص ۱۶۳ - ۱۶۵.

۱۸- بنگرید: ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۹۰.



- ۱۹- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۵۰ به بعد و نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبة ۹۲، ص ۱۳۶.
- ۲۰- همان، ص ۴۵۶ و ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۵۷ و ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۱۹ (شرح خطبه ۲۲).
- ۲۱- همان، ص ۴۵۲.
- ۲۲- جعفریان، تاریخ خلفا، ص ۲۳۰.
- ۲۳- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۵۴؛ الارشاد، ص ۱۳۰ و تذکرة الخواص، ص ۵۸.
- ۲۴- ابن سعد، طبقات، ج ۳، ص ۳۱.
- ۲۵- ظاهر آ محمد بن سلمه.
- ۲۶- الجمل، صص ۴۵ و ۴۶ و نیز بنگرید: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۶۶.
- ۲۷- ابن سعد، طبقات، ج ۳، ص ۱۴۳.
- ۲۸- ابن ابی احدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۲، شرح خطبه ۹۲.
- ۲۹- همان.
- ۳۰- همان، و ص ۲۷۳.
- ۳۱- بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۰.
- ۳۲- بنگرید: رسول جعفریان، تاریخ خلفا، صص ۳۴۳-۳۴۸.
- ۳۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵.
- ۳۴- ارشاد، ص ۱۳۳ و نیز بنگرید: شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۱۱، جمل، ص ۱۳۲ و تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۹۳.
- ۳۵- جمل، ص ۱۳۴ و نیز بنگرید: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۹۷.
- ۳۶- جمل، ص ۱۳۶ به بعد و تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۰۰.
- ۳۷- نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۱۴۱: خطبة ۹۷. پژوهشگران سخت کوش «تمام نهج البلاغه مشهد و قم مؤسسه الامام صاحب الزمان (عج) ۱۴۱۸، ص ۴۹۱-۵۲۴» تلاش کرده اند تحت عنوان خطبة ۶۱ مجموعه ای گرانها از منابع متعدد فراهم آورند که متن نقل شده قسمتی از آن است. به نقل برخی از آن منابع (همان، صص ۴۹۱ و ۵۲۴) این خطبه در واپسین روزهای حیات آن حضرت ایراد شده است.
- ۳۸- نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، ص ۸۹.
- ۳۹- همان، ص ۳۱۳.
- ۴۰- شرح نهج البلاغه، ج ۴، صص ۸۸-۸۹ و نیز بنگرید: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۰۸.
- ۴۱- همان، ص ۸۸.
- ۴۲- نهج البلاغه، ص ۴۶۱، نامه ۷۱.
- ۴۳- همان، ص ۳۶۶، نامه ۵.
- ۴۴- همان، ص ۴۱۵، نامه ۴۳ (البته در این نامه رفتار ناشایست به طور قطعی نسبت داده نمی شود بلکه به صورت خبری که رسیده است).
- ۴۵- همان، ص ۴۵۰، نامه ۶۱ در این نامه ناتوانی یا سستی در انجام وظیفه مورد سرزنش است نه خیانت یا عدم موالات با امام (ع).
- ۴۶- ارشاد، ص ۱۴۸.



۴۷- نهج البلاغه خطبة ۳ (معروف به شقشقیه): فلما نهضت بالامر نكثت طائفة و مرقت اخرى و قسط آخرون. به نقل از پیامبر اکرم (ص) نیز نبرد با این سه گروه یاد شده است، میثم بن علی بن میثم البحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶۵ و نیز بنگرید: ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۳، ص ۱۶۷ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۹۶، (شرح خطبة شقشقیه).

۴۸- بنگرید: رسول جعفریان، تاریخ خلفا، صص ۲۴۱-۲۴۳.

۴۹- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۲.

۵۰- تمام نهج البلاغه، ص ۴۰۲.

۵۱- نصیحت مالک که می توان او را وفادارترین یار حضرت دانست. و پاسخ ایشان به او در همین باره را در شرح ابن ابی الحدید ج ۱، ص ۲۱۵ (شرح خطبة ۳۴) بخوانید. وی در همین جا، نقل می کند که مهمترین عامل در روی گردانی عرب از امام (ع) مسأله اموال بوده است.

۵۲- تمام نهج البلاغه، ص ۵۱۱.

۵۳- همان.

۵۴- همان.

۵۵- شیخ مفید، الجمل، ص ۸۹ و ...

۵۶- همین روش برخورد با مخالفان را می توان در برخورد حضرت با خریب بن راشد که در تاریخ طبری آمده مشاهده کرد. در آنجا نیز شبیه به این جملات در مقابل پیشنهاد دستگیری و حبس برخی از کسانی که متهم و مشکوک به توطئه هستند ولی هنوز اقدامی نکرده اند وجود دارد: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۸۶-۸۸

۵۷- تمام نهج البلاغه، ص ۵۱۴.

۵۸- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۸۷۸

۵۹- همان، ص ۸۸۷

۶۰- همان، ص ۸۸۹-۹۰۵.

۶۱- تمام نهج البلاغه، ص ۵۱۹. البته سوء نظر اشعث با توجه به وضعیتی که متون تاریخی در مجموع از او گزارش می دهند در مطرح کردن این سخن بسیار محتمل است. اما به هر حال، پرسش و پاسخی درس آموز مطرح شده است.

۶۲- همان.

۶۳- «ایها الناس انی قد بثت لکم المواعظ ... تمام نهج البلاغه، ص ۵۱۱ که قبلاً ذیل عنوان «نفی استیداد و خشونت غیر قانونی» نقل شد.

